



نیت + کتاب

دروازه تاریخ باز شد

گفت‌وگو با نیلوفر مالک
نویسنده کتاب «رؤیای بعد از ظهر»

بعید است تا به حال یک بار با خودتان فکر نکرده باشید که چه می‌شد اگر یک ماشین زمان داشتید و می‌توانستید با آن به هر زمانی که می‌خواهید سفر کنید؛ بروید به زمان دایناسورها و برایشان پشت پا بگیرید، در جنگ جهانی اول کمپوت بخورید، با میرزا کوچک‌خان جنگلی رفیق شوید، گرز رستم را برایش دستمال بکشید و از گیر ساواکی‌ها در بروید و اعلامیه پخش کنید. نمی‌خواهم حسودی‌تان شود ولی این اتفاق برای پارسا، شخصیت اصلی داستان «رؤیای بعد از ظهر» افتاد.

نیلوفر مالک، نویسنده این کتاب در گفت‌وگو با ما درباره پارسا و نوشتن این داستان برایمان بیشتر گفته است.

اتفاق هیجان‌انگیزی که برای پارسا افتاد،

آرزوی خیلی از ماست. ایده سفر در زمان

چطور به ذهنتان رسید؟

حقیقتش یکی از اقوام ما دچار حادثه برق‌گرفتگی شده بود و به من گفت که در آن چند دقیقه‌ای که دچار آن حادثه و در آن حالت بودم اصلاً نمی‌فهمیدم در چه زمان و مکانی هستم، فقط می‌فهمیدم که در شرایط عادی نیستم. این مسئله در ذهن من ماند. هم‌زمان چون قصد داشتم داستان انقلاب بنویسم و درباره انقلاب و اتفاقاتی که رخ داده بود فکر می‌کردم، در میان جست‌وجوهایم به واقعه‌ای که در مشهد و در حرم امام رضا علیه‌السلام رخ داده بود، برخوردم.

در زمان قبل از انقلاب، ساواکی‌ها به حرم امام رضا علیه السلام هجوم می‌برند؛ زیرا قصد دستگیری کسی را داشتند. چند نفر را دستگیر می‌کنند و به شدت به مردم هجوم می‌آورند. حتی با پوتین وارد حرم می‌شوند، گاز اشک‌آور می‌زنند و چند نفر را هم می‌کشند. من این دو اتفاق را که یکی در زمان حال و یکی در گذشته رخ داده بود باهم تلفیق کردم. در واقع، خواستم که در داستان، نوجوان امروزی حضور داشته باشد و از امروز به آن دوره تاریخی سفر کند و از همان موقع هم که شروع کردم به نوشتن، به این مسئله فکر کردم که شخصیت‌ها را چطور به زمان حال برگردانم.

بالاخره هر رفتی، برگشتی دارد. در ذهنم بود جایی در درگیری حرم یک ساواکی او را پرتاب می‌کند و در نتیجه این ضربه برمی‌گردد. بعضی از منتقدان می‌گفتند تو می‌توانستی از این سفر در زمان خیلی استفاده کنی و رفت و برگشت‌های متعدد را به تصویر بکشی و داستان را طولانی‌تر کنی. این اثر تقریباً اولین کار نوجوان من بود و در آن کمی محتاطانه برخورد کردم.

شما در «رؤیای بعد از ظهر» چند نسل را

در کنار یکدیگر به تصویر می‌کشید؛ چرا؟

دوست داشتم نوجوانم به آن زمان برود و در کنار آن آدم‌ها قرار بگیرد؛ چون بچه‌های امروز از وقایع آن سال‌ها

چیز زیادی نمی‌دانند. تنها ابزار آن‌ها تصور است. من خواستم با این کار یعنی بردن نوجوانم به آن دوره تاریخی و قرار دادن او در کنار نسل‌های دیگر، او با این دوره احساس نزدیکی بیشتری داشته باشد و به آن دوره برود و به چشم خودش کشتن‌ها، کشته شدن‌ها و رخداد‌های آن دوره را ببیند و بتواند با آن نسل هم‌ذات‌پنداری کند.

به نظر شما چرا داستان‌های تاریخی برای نوجوانان جالب است و آن‌ها را می‌خوانند؟

رمان‌های تاریخی انواع مختلفی دارند. نوجوانان دوست دارند بدانند در زمان‌های قدیم چه اتفاقی افتاده است؛ اما از این گونه رمان‌ها که نویسنده شخصیت را در ماشین

زمان قرار می‌دهد و او را به یک دوره دیگر می‌برد بیشتر لذت می‌برند. حتی آن را در فضاهاى دیگر مثل سریال‌هاى خارجی نیز دنبال می‌کنند. در واقع، بچه‌ها عاشق این هستند که به زمان دیگری سفر کنند و نشانه‌هاى دنیای حال حاضر مثل موبایل را هم با خود ببرند؛ مثلاً، من از مخاطبان «رؤیای بعدازظهر» این بازخورد را دریافت می‌کردم که نوجوانان بخش‌هایی را که پارسا به اصطلاح سوتی می‌دهد و چیزهایی از زمان حال را در گذشته بیان می‌کند، دوست داشته‌اند.

درباره کدام واقعه تاریخی دوست دارید بعداً برایمان بنویسید که هنوز فرصتش نشده است؟

دلم می‌خواهد در مورد دوران جنگ و مخصوصاً اوایل جنگ، یعنی جایی که دشمن تازه وارد خرمشهر شده و آبادان در محاصره قرار گرفته بود بنویسم. خودم در آن زمان نوجوان بودم و در آبادان هم زندگی نمی‌کردم، اما الان دارم در این باره مطالعه می‌کنم و مدام می‌گویم چقدر عجیب که این‌ها وارد خاک ما شده بودند و آبادان را از دو طرف محاصره کرده بودند. آبادان چندین ماه در محاصره قرار داشته و مقاومت می‌کند. زمانی که عراقی‌ها می‌خواهند وارد خاک آبادان شوند داستان «دریاقلی»

اتفاق می‌افتد؛ او به مردم خیر می‌دهد و مردم که اسلحه
نداشتند با بیل و کلنگ و هرچیزی که در دسترس‌شان
بوده اجازه نمی‌دهند که دشمن وارد آبادان شود. این
رخداد برای من خیلی جذاب است و خیلی دوست دارم که
روی آن کار کنم.